

پیش‌خواب

نظری بر خاطرات تجمیم شده امام خمینی از تاریخ معاصر ایران

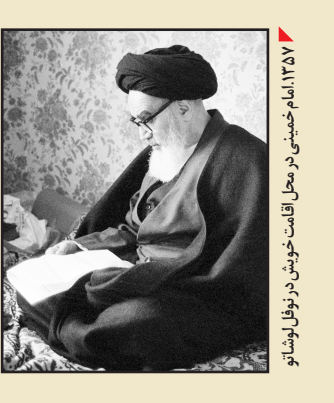
نظری بر «حکایت‌های تلخ و شیرین»

■ **محمدرضا کائینی**



بود. این اثر که «حکایت‌های تلخ و شیرین» نام گرفت، به مرور مجلدات فراوان یافت و در عداد یکی از پرخواننده‌ترین آثار در آمد. این کتاب در چاپ‌های اخیر خود، در یک مجلد بزرگ تجمیم شده و در مراکز فروش آثار مؤسسه فرهنگی قدر ولایت قابل ایتباع است. ناشر در دیپاجه این اثر، آن را به شرح ذیل معرفی کرده است:

«وظیفه تحقیق، تدوین و نگارش حقایق تاریخی بسیار سنگین و دشوار است و بیش از هر چیز تقوی، صداقت و امانتداری لازم دارد، چیزی که متأسفانه در تاریخ‌نویسان و ناقلان حوادث و وقایع بسیار کم بوده‌است و لذا تاریخ بشری اثباتشده است از تحریفات و دروغ‌ها و این لکه ننگی بر دامن بشریت است. تاریخ انقلاب اسلامی ایران، با این همه کینه‌توزی و دشمنی قدرت‌های بزرگ علی‌الخصوص امریکا و صهیونیسم و وجود ورشکستگان سیاسی سر در آخور غرب، از توطئه تحریف در امان نیست. وجود دروغ‌برآکنی‌های رسانه‌های گروهی غرب و اذئاب آنان در زمانی که نسل انقلاب کرده بر مسند و مصدر کار حضور دارد نشان می‌دهد نسل آینده که انقلاب را به روایت گذشتگان خواهد نگریست تا چه میزان در خطر لقب واقعیت‌ها قرار دارد. بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی (قدس‌سره) با آن روشن‌بینی و آینده‌نگری الهی این مسئله را گوشزد فرموده و در حکم مبارک خویش به حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحمید روحانی می‌فرماید:شما به عنوان یک مورخ باید توجه داشته باشید که



عهده‌دار چه کار عظیمی شده‌اید. اکثر مورخان تاریخ را آنگونه که مایلند یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند می‌نویسند، نه آنگونه که اتفاق افتاده است. از اول می‌دانند که کنشایش بنایست به چه نتیجه‌ای برسد و در آخر به همان نتیجه هم می‌رسند. از شما می‌خواهم هر چه می‌توانید سعی و تلاش نمایید تا هدف قیام مردم را مشخص نمایید، چراکه همیشه مورخان اهداف انقلاب‌ها را در مسلیغ اغراض خود یا ربابانسان ذبح می‌کنند. امروز هم چون همیشه تاریخ انقلاب‌ها، عده‌ای به نوشتن تاریخ پر افتخار و شرف انقلاب ایران مشغولند که سر در آخور غرب و شرق دارند…»

بایستی خاطره‌ها، حکایت‌ها، وقایع تلخ و شیرین انقلاب اسلامی از حاضران صادق و مؤمنان انقلاب سینه به سینه و در سطور کتاب‌ها، فیلم‌ها و نوارها به نسل آینده انتقال یابد تا انقلاب اسلامی همواره آنچنان که بوده و هست قلوب نسل‌ها را به اسلام ناب محمدی (ص) منور و مؤمن و علیه طواغیت پایه‌گذار انقلاب اسلامی باشد. سده سوم سدهٔ انده زمان در صحنه نگه دارد. امام‌عظیم‌الشان که خود از پایه‌گذار انقلاب اسلامی است و به ثمر رسیده آن هدايتگران در دشوارترین و حساس‌ترین زمان‌ها بوده‌اند از رنج‌ترین کسی هستند که می‌توانند روح و سمت و جلوه‌های این انقلاب را بیان نمایند.

حضرت امام (رحمته‌الله‌علیه) در بسیاری از بیانات خویش به فرازهایی از وقایع انقلاب اسلامی، چه تلخ و چه شیرین آن اشاره فرموده و دیده‌ها و شنیده‌های خویش را از حوادث قبل از انقلاب که به نحوی به جریان انقلاب اسلامی مربوط می‌شود بیان فرموده‌اند. مجموعه این خاطره‌ها و حکایات نقل شده توسط امام‌راحل(اعلی‌السلامم‌الله‌الشریف) که رسماً در رسانه‌های جمعی انتشار یافته است علاوه بر کمک بر تحقیر ثبت و انتقال وقایع انقلاب اسلامی، حالت و جذابیت حکایتی نیز پیدا می‌کند و نتایجی که حضرت امام (ره) با توجه به احاطه خویش بر آنها مت‌رتب نموده‌اند بر سمت‌گیری صحیح و درک نتایج درست از وقایع کمک می‌کنند. این مجموعه در اختیار حاضران در صحنه دفاع از انقلاب اسلامی ایران قرار داده می‌شود و آن‌شاه‌الله با مرور و نقل این حکایت‌ها در حفظ سینه به سینه آنها نقش خود را به انجام رسانیم.»

■ **محمد کاظمینی**

مقالی که پیش‌روی شماست، نحوه مواجهه یکی از عالمان میرز عصر رضاخان یعنی زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ غلام‌رضا یزدی با سیاست‌های دین‌ستیزانه وی را بازخوانی کرده است. به واقع این خوانش می‌تواند در ادامه مطالبی تلقی گردد که تاکنون در تحلیل و تبیین عملکرد رضاخان تاکنون نشر یافته است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

آغاز رویکردهای ضد مذهبی رضاخان

در پی کودتای۱۲۹۹ش و روی کار آمدن رضاخان و محو زادی‌های نسبی که مردم ایران بر اثر پیروزی جنبش مشروطیت به دست آورده بودند، برپایی محافل و اجتماعات، به ویژه مجالس مذهبی و سیاسی به‌شدت ممنوع شد به حدی که پلیس رضاشاهی با شدیدترین نحو از برگزاری محافل مذهبی از جمله مجالس روضه‌خوانی و عزاداری جلوگیری می‌کرد و به ضرب و شتم و حبس بانیان و شرکت‌کنندگان در مراسم می‌پرداخت. اقدام دیگر رضاشاه برای محو گرایش‌های ملی- مذهبی مردم ایران، تصویب قانون متحدالشکل کردن لباس‌ها و ممنوعیت پوشیدن لباس‌های ملی، مذهبی و محلی و جایگزینی لباس فرنگی و کلاه پهلوی و شاپو بود. بدین صورت که «در ششم دی۱۳۰۷ قانون متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران در داخل کشور» به تصویب مجلس هفتم رسید. این قانون شامل چهار ماده بود و طبق ماده اول این قانون تمامی اتباع ذکور ایران مکلف به پوشیدن لباس متحدالشکل بودند. سده دوم قانون مذکور پیرامون استثنا شدگان از این قانون بود که شامل... کسانی بود که باید جواز لباس داشته باشند». مرحله اول تغییر لباس مردم ایران که از ابتدای سال ۱۳۰۸ اجرا شد، تا سال ۱۳۰۹ نسبتاً عملی گردید. آذر این مرحله کلاه‌پهلوی رایج شد. امرحله دوم اوایل خرداد ۱۳۱۴ بود که رضاشاه هیئت دولت را احضار کرد[و به آنها گفت: «ها باید صورتاً و سنستاً غربی شویم و



آیت‌الله حاج شیخ غلام‌رضا یزدی

زنده یاد آیت‌الله حاج شیخ غلامرضا یزدی و سیاست دین‌ستیزی رضاخان

اگر دزدی آمد و قافله رازد باید زندگی را ترک کرد؟

که نمی‌شود ترک کرد! گاهی هم عرقچین خود را بر سر می‌گذاشت و برای اینکه مأموران نتوانند اِی‌رادی بگیرند، کلاه را به دست می‌گرفت و لبه یقه قبا را کمی برمی‌گرداند تا نشیبه کت شود و به محض ورود به مسجد، از درون بچقهای که در دست داشت، شال و عبا را بیرون می‌آورد و می‌پوشید و به نماز جماعت می‌ایستاد و تبلیغ می‌کرد. حاج شیخ بر روحانیونی که تن به چنین کارهایی نمی‌دادند و به نماز جماعت نمی‌آمدند، می‌گفت: «حکم باید بد در هر لباسی گفته شود.»

همچنین به روحانی دیگری که خانه‌نشین شده بود، گفت: «اگر دزدی آمد و قافله رازد، باید ترک زندگی کرد؟» حالا زنده‌یاد آمده‌اند و عبا و عمامه را برده‌اند، باید زندگی را ترک کرد؟ باید وظیفه را انجام داد. من عمامه‌ام را در مسجد مخفی کرده‌ام.»

حتی حاج شیخ در جایی گفته بود: «بپناه می‌خواهند مسجد‌ها را تعطیل کنند. سسی کنید به هر شکلی است به مسجد بروید» و نیز گفته بود: «ها به خاطر محدودیت نمی‌تیم ترک دین کنیم!» یکی از علمایایزاد در خاطرات خود از آن روزها می‌گوید: «در زمان پهلوی اول، وضع روحانیت بسیار بد و نامطلوب بود. لباس روحانیت را ممنوع کرده بودند. مشاغل روحانیت و منبر و حوزه‌ها عملاً تعطیل شده و مجالس روضه‌خوانی مطلقاً ممنوع بود. یادم است بچه که در زیرزمینی که از حیاط فاصله داشت با حضور چند نفر از افراد مجرم روضه‌خوانی می‌کردیم. تازه روضه‌خوان هم در زیرزمین آهسته روضه می‌خواند. آنها در بیرون مجلس عمامه را در دستمال می‌گذاشتند و وقتی وارد مجلس می‌شدند، بر سر می‌گذاشتند. در چنان شرایطی، بسیاری از علما بنا به نظر شخصی خود، دیگر از خانه بیرون نمی‌آمدند. شاید بعضی از علما بودند که چندین سال از خانه بیرون نیامده بودند، ولی نمی‌دانم مردم حرم حاج شیخ آیا یک روز هم شد که کارش را تعطیل کند؟ ایشان کلاه بر سر می‌گذاشت و لباسش را به کناری گذاره و با همان حال به مسجد می‌آمد و بین دو نماز



رضاخان در کنار عیالحمین تیمورتاش وزیر خا، گرزبان حکومت‌پوش

مردم را نصیحت می‌کرد. آن وقت حتی به خود شهر یزد هم اکتفا نمی‌کرد.» البته حاج شیخ کلاه‌نمدی بر سر می‌گذاشت، نه کلاه‌پهلوی، زیرا آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی کلاه‌پهلوی را تحریم کرده بود ولی مردم به سر می‌گذاشتند. حاج شیخ گفت: حکم آقای اصفهانی تحریم است و حکم آیت‌الله مثل گفته امام‌زمان است. آنقدر کلام حاج شیخ نفوذ داشت که دیگر کسی کلاه‌پهلوی بر سر نگذاشت و مردم شال به سر می‌پیچیدند.

■ **مبارزه علیه ممنوعیت لباس**

در این باره نخستین مطلبی که بدان برمی‌خوریم، اشاره‌ای است که در کتاب «سیمای فضیلت» دیده می‌شود: «آیت‌الله شیخ غلام‌رضا یزدی- قدس‌سره- همه‌روزه عبا و عمامه خود را در دستمالی می‌بستند و تا در مسجد ریگ با خود می‌بردند و در دهلیز مسجد ملیس می‌شدند و پس از نماز نیز در همان محل عبا و عمامه را در دستمالی می‌پیچیدند و زیر بغل گرفته، مراجعت می‌کردند. روزی جلوی سکوی در مسجد مزبور مشغول به هم‌پیچیدن آن بودند که افسر شهربانی زمان طاغوت می‌رسد و می‌بیند و ایشان را به کلاتری جلب می‌کند. مردم نمازگزار هم که وضع را مشاهده می‌کنند، بعضی به دنبال ایشان راه کلاتری را می‌گیرند و برخی هم برای خبر دادن به مرحوم وزیری راهی می‌شوند. مرحوم وزیری به منظور آگاهی و تجمع مردم فعالیت می‌نماید و در نتیجه اجتماع عظیمی جلو کلاتری شهر برپا می‌شود. در این حال مسئولان کلاتری که وضع را چنین متشنج می‌بینند، پیشنهاد می‌کنند آیت‌الله فقیه خراسانی تعهدی بدهند که دیگر از عمامه و عبا استفاده نکنند. ایشان قبول نمی‌کنند و اظهار می‌دارند همان عملی را انجام خواهند داد که تاکنون انجام داده‌اند که ناچار ایشان را آزاد می‌کنند.»

و در ادامه آمده است: «مرحوم وزیری به منظور اعتراض به وضع و اقدامات دولت و سختگیری درباره عمامه تلگرافی تهیه می‌کنند که به امضای جمعی از روحانیون برسد و مخابره شود و ضمن آن این بیت را می‌گنجاند:

کاری مکن که رو به در آسمان نهمیم

هر تیر ناله‌ای که بود در کمان نهمیم اما نظر به قلدری و خشونت رضاشاه و امکان عکس‌العمل شدید از جانب وی، روحانیون برای امضا کردن آن مردد بودند. لذا مرحوم وزیری خود امضای اول تلگراف را می‌نماید و مخابره می‌کنند. مخابره این تلگراف و عمل آن مرحوم، انعکاس خاصی در جامعه داشت و این بیت را بعضی مردم مدت‌ها زم‌زمه می‌کردند.»

اقدام حاج شیخ در مبارزه منفی با مسئوعیت لباس، الگوی دیگر روحانیون یزد قرار گرفت. به گفته حاج شیخ غلام‌رضا یزدی: «در زمان حکومت رضاشاه که می‌خواستند آثار دینی را از کشور بردارند و قدرت روحانیت را تصنیف کنند، از جمله پوشیدن لباس روحانیت را دقغن کردند. از این رو گروهی از علما خانه‌نشین شدند و جمعی به تغییر لباس و شغل آزاد پرداختند و بعضی با حفظ لباس روحانیت منزوی شدند ولی مر حوم حاج شیخ غلام‌رضا برای پیشبرد هدف روحانی خود لباس معمولی و اجباری می‌پوشید و باز به اقامه نماز جماعت و منبرهای محرمانه ادامه می‌داد. مرحوم پدرم نیز روزها عیایش را بر سر می‌انداخت و عمامه‌اش را زیر بغل پنهان می‌کرد و از پشت کتج‌های خاکی و خلویت شهر خود را به مدرسه شفیعیه می‌رساند و در روی پله‌ها عمامه بر سر می‌گذاهد و عبا را به دوش می‌انداخت و به طلاب درس می‌داد.»

یکی از علمایایزاد در خاطرات خود از آن روزها می‌گوید: «در زمان پهلوی اول، وضع روحانیت بسیار بد و نامطلوب بود. لباس روحانیت را ممنوع کرده بودند. مشاغل روحانیت و منبر و حوزه‌ها عملاً تعطیل شده و مجالس روضه‌خوانی مطلقاً ممنوع بود. یادم است بچه که در زیرزمینی که از حیاط فاصله داشت با حضور چند نفر از افراد مجرم روضه‌خوانی می‌کردیم. حتی در مسطح استان یزد معممی با باقی نگذاشتند. مثلاً در یزد، مرحوم آقا شیخ غلام‌رضا خراسانی که فقیه بود و از زهاد و مراجع اولیه یزد به شمار می‌رفت، ایشان را هم تغییر لباس دادند... چون فشار و ستم مأموران دولتی بیش از حد شد، گروهی از روحانیون در سال ۱۳۱۴ تصمیم گرفتند در منزل حاج شیخ به عنوان داد‌خواهی متحن شوند. حجت‌الاسلام واعظی تعداد آنها را ۱۸ نفر از بخش‌ها و روستاهای یزد و تعداد زیادی را نیز از خود یزد می‌شمارد.

این عده مدت چهار روز در تحصن می‌مانند و سرانجام حاج شیخ با تقسیم پولی که از خراسان آمده بود، آنها را روانه خانه‌ها و روستاهایشان

می‌کنند.» سرانجام، اقدامات و پیگیری‌های مجدانه روحانیون یزد و علل دیگری منجر به این شد که در خرداد۱۳۱۷«وق کلاه‌لهدار بر سر حجج‌اسلام و واعظین یزد و وضع عمامت آنها» صورت پذیرد. با وجود این، یک بار هم در تاریخ ۱۳۱۹/۹/۳ حاج شیخ به همراه جمعی دیگر از روحانیون یزد به فرمانداری یزد احضار شد.

■ **برپایی پنهانی مجالس روضه‌خوانی**

از اقدامات دیگر حاج شیخ و روحانیون یزد، برپایی مجالس مخفی در شهرهای دور و نزدیک بود. در خاطرات آقای منقابی آمده است: «هنگامی که رضاشخان، روضه‌خوانی و عزاداری حضرت سیدالشهدا(ع) را ممنوع کرده بود، مرحوم حاج شیخ با حجت‌الاسلام سیدعلی‌محمد وزیری، روزهای عاشورا را به تفت می‌آمدند. در زیرزمین

تاریخ

کفت و کو: ۸۸۹۸۴۳۷

د

در روایتی آمده است: «در زمان رضاشاه که مساجد را بستند و اهل علم را ممنوع کردند)، تمام علما مساجد را ترک نمودند و خانه‌نشین شدند اما حاج شیخ کلاه خرید و در مسجد ریگ نشست و پیام داد خادم بیاید و در مسجد را باز کند. بعدا هم به تمام آقایان پیش‌نماز گفت: باید بروید مساجد خودتان را تحویل بگیرید.

آیت‌الله میر سیدعلی مدرس، همزمان با این اقدام گفته بود: این‌ن کار حاج شیخ مثل صلح امام حسن (ع) بود، زیرا مساجد دوباره در یزد راه افتاد!

خانه آقامیرزا سیدحسین علوی(معروف به سرمه چشم) در حالی که تمام در‌ها را می‌بستند، به زیارت عاشورا و عزاداری می‌پرداختند و برای همدیگر روضه می‌خواندند و گریه می‌کردند.» مانند همین مطلب در کتاب سیمای فضیلت آمده است: «مرحوم وزیری در زمانی که مجالس ذکر مصائب ابا عبدالله(الحسین ع) ممنوع بود، به بعضی از منازل به طور خصوصی برای شرکت در مجالس تعزیه هفتگی می‌رفتند. شسی یکی از مأموران تأمیناتی ایشان را تعقیب می‌کند و پشت در منزل، مطالب عنوان شده ایشان را گوش داده و گزارش امر را به شهربانی تسلیم کرده بود. در نتیجه به کلاتری احضار شدند. مردم که اطلاع حاصل کردند جلوی کلاتری اجتماع نمودند. در نتیجه اولیای امور ناچار شدند ایشان را آزاد سازند.» این نیز گفتنی است هنگامی که حاج شیخ از رفتن به منبر ممنوع شده بود، به روستای کهدوبیه می‌رفت.

■ **تبعید حاج شیخ**

در زمان حکومت رضاشاه، آقا شیخ علی اکبر ترشیزی که برای موعظه به یزد آمده بود، ضمن سخنان خود بر فراز منبر مسجد صلی، حملات تندى علیه دولت وقت و حمایت آن دولت از بهائیت کرد. از این رو بهایی‌ها با مراجعه به شهربانی خواستار دستگیری و مجازات او می‌شوند. حاج شیخ که روانه جایی بود، از او می‌خواهد به منزلش بیاید. همان شب مأموران خانه حاج شیخ را محاصره می‌کنند و صبح زود که قصد داشت برای اقامه نماز به مسجد پشت باغ برود، با یک جیب ارتشی و چند سرباز روه‌رو می‌شود. مأموران که قصد دستگیری و تبعید حاج شیخ علی‌اکبر را داشتند، با اعتراض حاج شیخ روبرو می‌شوند. حاج شیخ به آن می‌گوید: اگر مهمسان را می‌برید، مرا هم باید ببرید. به هر حال شیخ علی‌اکبر از سوار شدن بر ماشین خودداری می‌کرد، اما وی را به‌زور داخل ماشین می‌کنند و همراه حاج شیخ به سوسی مهر یاز شهر خراج می‌شوند. سرانجام با تلاش و هدایت حجت‌الاسلام وزیری و همراهی حاج شیخ عبدالحسین کاظمینی، داماد حاج شیخ مردم شهر یکپارچه اعتراض و مغاز‌ها را بسته و بازار را تعطیل می‌کنند و اطراف شهربانی جمع و خواهان بازگشت حاج شیخ می‌شوند. از گوشه کنار شهر، دسته‌های مردم به راه می‌افتند و مأموران شهربانی و ژاندارمری برای سرکوبی تظاهرات به خیابان می‌ریزند. چون نظم شیر به هم می‌خورد، فرماندار یزد از تهران کسب تکلیف می‌کند که فوراً دستور می‌رسد حاج شیخ و آقای ترشیزی را بر‌گردانند. حاجی وزیری و گروهی از مردم برای بازگرداندن حاج شیخ تا کرد کوه مهریز می‌روند و مردم برای استقبال ایشان تا نصف‌آبای آید. بسیاری از مردم در مخند شهر یزد جلوی پای آنها قربانی می‌کنند و با شکوه بی‌مانندی آنها را از میدان مارکاز تا مدرسه صلی همراهی می‌کنند. آن‌گاه حاج شیخ با ایراد سخنرانی در مملی از حمایت مردم قدر‌دانی می‌کند و به مسئولان حکومتی هشدارهایی می‌دهد و بدین وسیله ماجرای تبعید حاج شیخ پایان می‌پذیرد.

■ **روده شدن حاج شیخ!**

بهایی‌ها که خود را در جریان دستگیری و تبعید حاج شیخ علی‌اکبر ترشیزی شکست خورده می‌دیدند و بی‌برده بودند عامل رهایی ترشیزی، حاج شیخ غلام‌رضا بوده است، کینه وی را به دل گرفته و با طراحی برنامه‌ای حساب شده اقدام به ربودن حاج شیخ کردند. بدین صورت که شبانه چند ناشناس در بد خانه حاج شیخ می‌آیند و می‌گویند اششب بخوابید روضه‌خوانی دارید، لطفاً شما هم تشریف بیاورید. ایشان هم پذیرفته و همراه آنان سوار بر ماشینی می‌شود که با خود آورده بودند. کمی پس از حرکت، معلوم می‌شود احتمالاً اینها بهانه‌ها هستند و قصد ربودن حاج شیخ را دارند و تن تنها او، بلکه چند نفر دیگر از علمای یزد را همچون سیدهاشم‌آقا،سیدعلی‌اکبر روحانی، حاج میرزا محمد سر یزدی و حاج شیخ محمدالمعیری را نیز به همراه دارند. مردم یزد بی‌درنگ از این جریان باخبر شده‌بودند، به تعقیب رایانندگان می‌پردازند و در محلی به نام آثر به آنان می‌رسند و علمارا نتاج می‌دهند. وقتی حاج شیخ و دیگر علما را به یزد می‌گرداند، مردم یزد به شادمانی پرداخته و با قربانی کردن گاو و گوسفند و به استقبال آنها می‌پردازند و با سلام و صلوات و پوشیدن گلاب آنها را وارد یزد می‌کنند.

■ **پرهیز از سیاست!**

اینکه گفته می‌شود حاج شیخ فردی سیاسی نبود، سخنی ناپجاست، زیرا وی در اوج جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران، در عتبات نه تنها از جنبه مخالفان جنبش مشروطیت که رهبری آن بر عهده آیت‌الله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی بود، جانبداری می‌نمود، بلکه برای او شاگرد جمع می‌کرد و دست به تبلیغات سیاسی به نفع وی و مشروطه‌خواهان می‌زد. البته در دوره سیاه و خوفناک رضاشاهی، حاج شیخ معتقد بود حالا وقت مناسبی برای فعالیت‌های سیاسی نیست. از این رو وی هنگام برگزاری انتخابات و ورود مقامات عالی‌رتبه کشوری به یزد، به روستاهای دور افتاده‌ای چون خرائق و رباط پشت بادام می‌رفت تا از مسائل سیاسی به دور باشد. بدین ترتیب، حاج شیخ به مبارزه منفی دست می‌زد که خود نشانه‌ای است از توجه ایشان به مسائل سیاسی جامعه، نه دوری از آن. حتی حاج شیخ به شاگردان ارشد خود از جمله حجت‌الاسلام حاج سیدجواد حیدری چنین توصیه‌هایی می‌کرد.